



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و صد و پنجاه و سوم





خانم سرور



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۴۹ گنج حضور، بخش پنجم

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده‌اند
در دو صورت خویش را بنموده‌اند

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۳)

نفس و شیطان هر دو در اصل از یک جنس بوده‌اند اما در ظاهر به دو صورت متفاوت نمایان شده‌اند، یکی به صورت من‌ذهنی در انسان و دیگری هم به صورت شیطان.

چون فرشته و عقل، که ایشان یک بُدند
بهر حکمت‌هاش دو صورت شدند

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۴)

همچون فرشته و عقل که از یک جوهر بوده‌اند و به دلیل حکمت‌های الهی به دو صورت جلوه کرده‌اند. [در واقع فرشته نماد خداوند و عقل نماد هشیاری ناظرِ ماست که با فضاگشایی و عدم کردن مرکزمان دوباره با خداوند به وحدت می‌رسد.]

دشمنی داری چنین در سرّ خویش
مانع عقل ست و، خصمِ جان و کیش

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۵)

تو در درون خود دشمنی همچون من ذهنی داری که مانع بروز عقل کل در تو بوده و دشمن جانِ اصلی و دین و ایمانت می‌باشد.

چه چگونه بد عدم را؟ چه نشان نهی قدم را؟
نگر اولین قدم را که تو بس نکو نهادی

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲)
قدم: دیرینگی، قدیم (مقابل حدوث)

چرا سعی در فهمیدن چگونگی عدم داری؟ چرا مرکزت را که از جنس خداست، با همانیده شدن نشان دار می کنی؟ عدم قابل فهمیدن نیست، بلکه باید به آن تبدیل شوی. پس نگاه کن تا این لحظه که اولین قدم زندگی توست، با فضاگشایی درست برداشته و مرکزت را عدم کنی.

از تو رسته ست، از نکوی است از بد است
ناخوش و خوش، هر ضمیرت از خودست

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۴۳)

وضعیتی که الآن داری، اگر خوب یا بد است از تو روییده. اگر با فضاگشایی و وصل بودن به زندگی، در جهان نظم و سامان ایجاد می‌کنی و یا با درد پخش کردن سبب انقباض و واکنش دیگران می‌شوی، آن هم از توست. بنابراین تفاوتی ندارد که ضمیر و ذهنی آشفته داشته باشی و یا با ذهن بی‌فرم در اختیار زندگی بوده و به‌عنوان یک عامل خلاق عمل کنی، باز هم مسئول خودت هستی.

گر به خاری خسته‌یی، خود کشته‌ای
ور حریر و قز دری خود رشته‌ای

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۴۴)
خسته: زخمی
قز: ابریشم، پرنیان

بنابر این اگر توسط خارِ من ذهنی که به صورت درد، رنجش، انتظار و توقع برآورده نشده خود را نشان می‌دهد، زخمی شده‌ای بدان که این من ذهنی را خودت ساخته‌ای. هم‌چنین اگر لباسی از حریرِ حضور و ابریشم فضاگشایی به تن داری و به این واسطه شادی بی‌سبب را تجربه می‌کنی، این وضعیت هم توسط تو ایجاد شده‌است.

چونکه بد کردی، بترس، آمنِ مباش
زانکه تخم است و برویاند خداهش

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۵)

هرگاه با من ذهنی فکر و عمل کردی، مواظب باش و احساس امنیت نکن، زیرا تخم درد را که با من ذهنی کاشته‌ای، خداوند می‌رویاند و نتیجهٔ عملت را خواهی دید که چیزی جز درد و خراب‌کاری نیست.

جرم بر خود نه، که تو خود کاشتی
با جزا و عدل حق کن آشتی

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۷)

گناه و جرمی را که با من ذهنی مرتکب شده‌ای از جانب خود بدان، زیرا این دردها را که به صورت فکر من ذهنی بوده، تو کاشته‌ای و به مرور رشد کرده‌است. بنابراین با مقاومت من ذهنی نگو که خدا عادل نیست و نظمی در تنبیه و بخشش او وجود ندارد، بلکه فضاگشایی کن و با پذیرش قانون قضا و «کُن فَکَانَ» با جزا و عدل خداوند آشتی کن.

فعل تو که زاید از جان و تنت
همچو فرزندت بگیرد دامت

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۹)

فعل و عمل تو چه با من ذهنی صورت پذیرد و چه از طریق فضای حضور، نتیجه‌اش مانند فرزندی دامت را می‌گیرد و به تو خواهد رسید.

فعلِ توست این غصه‌های دَم‌به‌دَم
این بود معنیِ قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲)

دلیل غصه‌های هر لحظه و حال خرابت همین فکر و عمل براساس من ذهنی است که به وسیله آن زندگی‌ات را پیش بردی و مرتب سرنگون شدی. معنی حدیث «قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ» نیز همین است که قلم زندگی با توجه به سزاواری تو در این لحظه خشک می‌شود، یعنی به همان میزانی که با فضاگشایی و یا مقاومت و پندار کمال عمل می‌کنی، سزاوار خوبی یا بدی زندگی خواهی شد.

حدیث

«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ.»
«خشک شد قلم به آنچه سزاوار بودی.»

چون تو را روز اجل آید به پیش
یار گوید از زبان حال خویش

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۴۸)
اجل: مردن

هنگامی که روز مرگت فرارسد، هر دوست و یاری که داری مانند همسر، فرزند، خانواده و یا دوستت با زبان حال
به تو می گوید: [ادامه در بیت بعد]

تا بدین جا بیش همراه نیستم
بر سرِ گورت زمانی بیستم

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۴۹)

من تا این جا بیشتر همراه تو نیستم و برای ادای احترام اندکی هم بر سر مزارت می ایستم.

فعل تو وفای ست، زو کن مُلتَحَد
که در آید با تو در قعر لحد

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۵۰)
ملتحد: پناهگاه

اما اعمالی که در زندگی انجام دادی برایت کافی بوده و به تو وفادار هستند، از این به بعد به آنها پناه ببر، زیرا تا اعماق گور با تو خواهند آمد.

تیترا

«در تفسیر قول مصطفی علیه السلام: «لَا بُدَّ مِنْ قَرِينٍ يُدْفِنُ مَعَكَ وَهُوَ حَيٌّ وَ تُدْفِنُ مَعَهُ وَ أَنْتَ مَيِّتٌ إِنْ كَانَ كَرِيماً أَكْرَمَكَ وَ إِنْ كَانَ لَيْئِماً أَسْلَمَكَ وَ ذَلِكَ الْقَرِينُ عَمَلُكَ فَأَصْلَحْهُ مَا اسْتَطَعْتَ» صدق رسول الله.»

«ناگزیر تو را همنشینی است که با تو به گور شود درحالی که زنده است و تو با او به گور شوی درحالی که تو مرده‌ای. اگر آن همنشین بزرگوار باشد تو را بزرگ دارد و اگر فرومایه باشد تو را خوار کند و آن همنشین، عمل توست. پس تا می‌توانی عملت را اصلاح کن. راست فرمود رسول خدا.»

پس پیامبر گفت: بهر این طریق
باوفاتر از عمل نبود رفیق

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۵۱)

از این رو پیامبر فرمود: «در این مسیر رفیقی باوفاتر از فعل و عملت وجود ندارد.»

حدیث

«لَا بُدَّ مِنْ قَرِينٍ يُدْفِنُ مَعَكَ وَهُوَ حَيٌّ وَ تُدْفَنُ مَعَهُ وَ أَنْتَ مَيِّتٌ إِنْ كَانَ كَرِيماً أَوْ كَرَمَكَ وَ إِنْ كَانَ لَثِيماً أَسْلَمَكَ وَ ذَلِكَ الْقَرِينُ عَمَلُكَ فَأَصْلَحْهُ مَا اسْتَطَعْتَ»

«ناگزیر تو را همنشینی است که با تو به گور شود درحالی که زنده است و تو با او به گور شوی درحالی که تو مرده‌ای. اگر آن همنشین بزرگوار باشد، تو را بزرگ دارد و اگر فرومایه باشد تو را خوار کند و آن همنشین، عملِ توست. پس تا می‌توانی عملت را اصلاح کن.»

گر بُودِ نیکو، ابد یارت شود
ور بود بد، در لحد مارت شود

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۵۲)

اگر مدام از فضای گشوده‌شده فکر و عمل کنی، پس این عمل نیکوست. بنابراین تو جاودانه خواهی شد و عملت تا ابد یارت خواهد بود. ولی اگر از طریق من‌ذهنی و هیجاناتی چون خشم و ترس عمل کرده باشی، این اعمال در قبر مانند ماری شده و همیشه تو را آزار خواهند داد.

این عمل، وین کسب، در راه سَداد
کی توان کرد ای پدر بی‌اوستاد؟

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۵۳)
سَداد: راستی و درستی

ای پدر من، این عمل کردن از فضای گشوده‌شده و موفقیت در راه راستی را بدون استاد چگونه می‌توان انجام داد؟ چگونه می‌شود شخصی از من‌ذهنی به یک انسان راستین تبدیل شده و به حضور زنده شود درحالی‌که استاد ندارد؟

دون‌ترین کسبی که در عالم رود
هیچ‌بی‌ارشادِ استادی بود؟

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۵۴)

آیا در جهان نازل‌ترین کسب و کارها بدون تعلیم و راهنمایی استاد فراگرفته می‌شود؟

اولش علم‌ست، آنگاهی عمل
تا دهد بر، بعد مهلت یا اجل

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۵۵)
بر: میوه

انسان ابتدا باید دانش کسب کند و یاد بگیرد. سپس به آن عمل کند تا بعد از مدت‌زمانی و یا بعد از مرگ، به میوه و ثمر آن عمل دست یابد. [بنابراین شما بدون استاد و راهنما نمی‌توانید از من‌ذهنی خارج شده، پیشرفت کنید و به حضور زنده شوید. بهتر است مولانا را به‌عنوان استاد قبول کنید، متعهدانه روی خود کار کنید و اجازه دهید این دانش روی شما کار کند.]

اسْتَعِينُوا فِي الْحَرْفِ يَا ذَا النُّهْيِ
مِنْ كَرِيمٍ صَالِحٍ مِنْ أَهْلِهَا

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۵۶)

«ای خردمندان، در فراگرفتن پیشه‌ها از شخصی صالح و بزرگوار و لایق و متبحر در آن پیشه‌ها یاری بجوید.»
[پس این شخص باید مانند مولانا در عین تبحر، بخشنده بوده و از جنس من‌ذهنی نباشد. چون من‌ذهنی بخشنده و صالح نیست و نسبت به آن حرفه دانش کافی ندارد.]

أَطْلُبُ الدَّرَّ أَخِي وَسَطَ الصَّدَفِ
وَأَطْلُبُ الْفَنِّ مِنْ أَرْبَابِ الْحِرَفِ

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۵۷)

«ای برادر، مروارید را در میان صدف طلب کن، و فن را از صنعت‌گران.» یعنی مروارید حضور را از انسانی بخواه که صدف درونش به حضور زنده شده است و هم‌چنین برای تبدیل و پیشرفت در مسیر معنوی از استادی مانند مولانا که دانش آن کار را دارد، کمک طلب کن.

إِنْ رَأَيْتُمْ نَاصِحِينَ أَنْصِفُوا
بَادِرُوا التَّعْلِيمَ لَا تَسْتَكْفُوا

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۵۸)

«اگر اندر زدهندگان خیراندیش را دیدید، در حقشان انصاف دهید و به‌سوی آموختن بشتابید و سر باز نزنید.»
یعنی اگر با بزرگانی چون مولانا مواجه شدید، با من‌ذهنی به بحث و جدل نپردازید و گفته‌های آن‌ها را با عقل
من‌ذهنی خود تصحیح نکنید، بلکه با تعهد از آن دانش استفاده کرده، خود را مطابق آن عوض کنید و از یادگیری
سر باز نزنید.

در دباغی گر خَلق پوشید مرد
خواجگیِ خواجه را آن کم نکرد

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۵۹)
خَلق: کهنه، مندرس

مثلاً اگر شخصی به هنگام دباغی کردن لباسی کهنه به تن کند، این کار از بزرگی و آقایِ او کم نمی‌کند و از احترامش کاسته نمی‌شود.

وقت دم آهنگر ار پوشید دلَق
احتشامِ او نشد کم پیشِ خلق

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۰)
احتشام: حشمت و بزرگی یافتن

مثالی دیگر این‌که، اگر آهنگر به هنگام افروختن آتش لباسی کهنه بپوشد، احترام و بزرگی‌اش پیش خلق کم نمی‌شود.

پس لباسِ کبر بیرون کن ز تن
ملبسِ دُل پوش در آموختن

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۱)
ملبس: لباس، جامه
دُل: خواری و انکسار

پس وقتی نزد بزرگان می‌نشینی تا چیزی بیاموزی، لباس کبر و ناموس من‌ذهنی را از تن بیرون کن و با کوچک کردنِ خودت و پرهیز از «می‌دانم» لباس خواری و انکسار بپوش.

علم‌آموزی، طریقش قولی است
حرف‌آموزی، طریقش فعلی است

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۲)

راه و رسم یادگیری علم، از طریق زبان و گفتار است و هم‌چنین برای آموختن یک حرفه باید دست به عمل زد.

فقر خواهی آن به صحبت قایم است
نه زبانت کار می‌آید، نه دست

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۳)

اما اگر می‌خواهی به مقام فقر یا همان فضاگشایی برسی که با کوچک کردن خودت و انداختن همانیدگی‌ها، مرکزت را خالی سازی، این مقام و دانش با صحبت کردن و به‌کارگیری روش‌های یادگیری این‌جهانی به‌دست نمی‌آید و فقط با هم‌نشینی و قرین شدن با بزرگانی چون مولانا میسر است. در این راه نه زبان به‌کار می‌آید و نه دست.

دانش آن را، ستاند جان ز جان
نه ز راهِ دفتر و، نه از زبان

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۴)

چنین دانشی که به واسطهٔ آن مرکزت از همانیدگی‌ها خالی شده و جای خدا می‌شود را جان انسان از طریق
قرین شدن با انسان بزرگی که جانش به زندگی زنده است دریافت می‌کند، نه از طریق کتاب خواندن و یا حرف
زدن.

در دل سالک اگر هست آن رُموز
رمزدائی نیست سالک را هنوز

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۵)

شخصی که از من ذهنی به فضای یکتایی رهسپار است، اگر بخواهد رموز خداوند را با تجسم کردن و حرف زدن در ذهن یاد بگیرد، پس هنوز من ذهنی دارد و به اسرار خدا آگاه نیست، زیرا وقتی که فضای درون با رمز صبر و سکوت گشوده شود، اسرار خداوند نیز دریافت خواهد شد.

تا دلش را شرح آن سازد ضیا
پس آلم شرح بفرماید خدا

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۶)

هرگاه سالک راه حضور، فضا را باز کند و از طریق قرین شدن با آثار بزرگانی چون مولانا، مرکزش گشوده شود و رموز الهی را دریافت کند، به این ترتیب نور حضور و فضای گشوده شده، دلش را روشن می سازد. در آن حال خدا به او خطاب کند «آیا سینه‌ات را نگشادیم؟»

(قرآن کریم، سورۀ انشراح (۹۴)، آیه ۱-۳)

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ. وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ. الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ.»
«آیا سینه‌ات را برای‌ت نگشودیم؟ و بار گرانت را از پشتت برداشتیم؟ باری که بر پشتِ تو سنگینی می‌کرد.»

که درون سینه شرح داده‌ایم
شرح اندر سینه‌ات بنهاده‌ایم

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۷-۱۰)

[مولانا از زبان زندگی می‌گوید] ما سینه و مرکزت را توسط فضاگشایی باز کردیم و اسرار را در سینه‌ات قرار دادیم.

تو هنوز از خارج آن را طالبی؟
مَحَلّی، از دیگران چون حَالِبی؟

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۸)
مَحَلّ: جای دوشیدن شیر (اسم مکان) و مَحَلّ، ظرفی که در آن شیر بدوشند (اسم آلت).
حَالِب: دوشنده شیر، در این جا به معنی جوینده شیر.

آیا هنوز [به جای فضاگشایی، با انقباض و واکنش،] برکت و نور الهی را از بیرون طلب می کنی؟ تو خودت محل
دوشیدن شیر زندگی هستی، چطور است که هنوز شیر، انرژی زنده زندگی، را از همانیدگی ها جست و جو می کنی؟

چشمه شیرست در تو، بی کنار
تو چرا می شیر جویی از تَغار؟

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۹)
تَغار: ظرف سفالی بزرگی که در آن ماست می ریزند.

چشمه بی انتهای شیرِ زندگی در تو وجود دارد، پس چرا در ظرف محدود ذهن و در میان همانیدگی ها به دنبال
شیر هستی؟

مَنفَذی داری به بحر، ای آبگیر
ننگ دار از آب جستن از غدیر

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۷۰)
غدیر: آبگیر، برکه

ای آبگیر، ای کسی که در محدودیت ذهن هستی، درون تو مجرای به نام فضاگشایی برای رسیدن به دریای حضور وجود دارد. پس خجالت بکش که در برکهٔ کوچک ذهنت و از همانیدگی‌ها آب بکشی و از آن چه من‌ذهنی نشان می‌دهد زندگی بخواهی.

که أَلَمْ نَشْرَحْ نه شرح هست باز؟
چون شدی تو شرح جو و گدیه‌ساز؟

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۷۱)
گدیه‌ساز: گدایی کننده، تگدی کننده

آیا آیه «أَلَمْ نَشْرَحْ» به اندازهٔ کافی برای روشن نیست تا فضای درونت را باز کنی؟ پس چگونه است که از دیگران می‌خواهی تا زندگی را برای تو شرح دهند و از آن‌ها گدایی می‌کنی؟

درنگر در شرح دل در اندرون
تا نیاید طعنه لا تبصرون

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۷۲)

پس به فضاگشایی در مرکزت تمرکز کن یعنی در درونت به دنبال خداوند باش تا از طرف زندگی مورد طعنه
«نمی بینید» قرار نگیری. [همان خداوندی که از همه انسان های دارای من ذهنی به تو نزدیک تر است.]

(قرآن کریم، سوره الذاریات (۵۱) آیه ۲۱)
و فی انفسکم افلا تبصرون؟

«آیات حق در درون شماست آیا نمی بینید؟ [فضا را باز کنید تا ببینید]»

(قرآن کریم، سوره واقعه (۵۶)، آیه ۸۵)
و نحن اقرب الیه منکم ولکن لا تبصرون
ما از شما به او نزدیک تریم ولی شما [با دید من ذهنی و همانیدگی ها] نمی بینید.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: سرور

منابع: برنامه ۹۴۹ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خانم سرور



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۴۹ گنج حضور، بخش ششم

گفتم دوش عشق را: ای تو قرین و یار من
هیچ مباش یک نفس غایب از این کنار من

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹)

در این لحظه ابدی در تاریکی ذهن، به عشق و زندگی گفتم: «ای که قرین و یار اصلی من در زندگی تو هستی، هر دم فضا را باز می‌کنم تا از طریق ارتعاش قرین که ناظر جنس منظور را تعیین می‌کند، با تو یکی شوم. پس حتی یک لحظه هم از کنار من غایب نباش.»

از قرین بی قول و گفت و گوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶)

دل انسان از قرین و همنشین خود، از طریق ارتعاش و بدون این که حرفی رد و بدل شود خو می دزدد.

می رود از سینه ها در سینه ها
از ره پنهان، صلاح و کینه ها

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱)

خاصیت حضور و فضاگشایی و یا کینه و انقباض، از راه پنهان و از طریق ارتعاش، از دلی به دل دیگر راه پیدا می کند.

گرگ درنده‌ست نفس بد، یقین
چه بهانه می‌نهی بر هر قرین؟

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۸۵۶)

نفس، ذهن بدون ناظر که همان من‌ذهنی است، قطعاً مانند گرگی درنده است که دائم در حال خراب‌کاری است و به خودش و دیگران آسیب می‌رساند. پس چرا تقصیر را به گردن قرین می‌اندازی؟ [شرط پیشرفت تو این است که با قدرت انتخاب از قرین‌های بد دوری کنی تا از تأثیر من‌های‌ذهنی در امان باشی.]

آشنایی گیر شب‌ها تا به روز
با چنین استاره‌های دیوسوز

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۳۰)

[اگر از طریق قرین زیر نفوذ من‌های ذهنی هستی]، شب و روز با تکرار ابیات مولانا که مانند ستاره‌های دیوسوز، اثرات قرین بد را کمتر می‌سازند، انس و الفت بگیر.

هر یکی در دفع دیو بدگمان
هست نفت‌اندازِ قلعهٔ آسمان

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۳۱)
نفت اندازنده: کسی که آتش می‌بارد.

هر یک از این ابیات مانند گلوله‌ای آتشین هستند که در قلعهٔ آسمان درون و فضای گشوده‌شده، به‌سوی دیو من‌ذهنی پرتاب می‌شوند تا اثرات منفی من‌های ذهنی بیرونی را خنثی کنند.

بر قرین خویش مَفْزَا در صفت
کَانَ فِرَاقِ اَرَدِ یَقِینِ در عاقبت

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۴)

در صفت حرف زدن بر قرین اصلی خود، خداوند، پیشی نگیر، یعنی با من ذهنی حرف نزن، بیشتر سکوت کن و بگذار زندگی از طریق تو حرف بزند. اگر مدام با ذهن از روی منیت و پندار کمال به حرف زدن مشغول باشی، بدان که این امر باعث جدایی تو از زندگی خواهد شد.

تا کنی مر غیر را حَبْر و سَنی
خویش را بدخو و خالی می کنی

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶)

حَبْر: دانشمند، دانا

سَنی: رفیع، بلندمرتبه

اگر به جای تمرکز روی خود، روی دیگران کار کنی و بخواهی با من ذهنیات آن‌ها را نصیحت کرده، بزرگ و دانشمند کنی، درواقع با این کار خودت را بدخو و خالی از انرژی زنده زندگی می‌سازی. [پس حواس ما فقط باید روی خودمان باشد.]

مردۀ خود را رها کرده‌ست او
مردۀ بیگانه را جوید رفو

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱)

انسان مردۀ من ذهنی خویش را رها کرده و به دنبال زنده کردن مردۀ من ذهنی دیگران است و می‌خواهد آن‌ها را نصیحت کند.

دیده‌آ، بر دیگران، نوحه‌گری
مدتی بنشین و، بر خود می‌گری

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹)

انسانی که به مرکز پر از همانیدگی و دردش آگاه شده، با خود می‌گوید: [ای چشمان من، ای حواس من، تاکنون روی دیگران متمرکز بودی و برای وضعیت بد آنان نوحه‌گری می‌کردی. اکنون که آگاه شدی وضع خودت در من‌ذهنی از همه بدتر است، پس بیا و به حال زار خودت گریه کن.

در گوی و در چهی ای قَلْتَبان
دست وادار از سِبَالِ دیگران

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۳۵)

گو: گودال

قَلْتَبان: بی‌حمیت، بی‌غیرت

سِبَال: سبیل

ای بی‌غیرت، تو که خودت در گودال و چاه من‌ذهنی گرفتار هستی و در دردهای ناشی از همانیدگی‌هایت غرق گشته‌ای، دیگر دست از سبیل دیگران بردار و حواست فقط به خودت باشد.

چون به بُستانی رسی زیبا و خوش
بعد از آن دامنِ خَلقان گیر و کش

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۳۶)

هرگاه با فضاگشایی درون و بیرونّت زیبا شد، به بوستان زیبای حضور رسیدی و شادی، آرامش بی سبب و خرد
فضای گشوده شده را تجربه کردی، آن گاه می توانی مانند مولانا دامن مردم را بکشی و به گلستان فضای
گشوده شده دعوت کنی.

ای مُقیمِ حبس چار و پنج و شش
نغزجایی، دیگران را هم بکش

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۳۷)

[مولانا با کناپه خطاب به انسانی که من ذهنی دارد، می گوید:] ای کسی که در محدودیت ذهن به سر می بری و در زندان چهار بعد و پنج حس و شش جهت جغرافیایی اسیر شده ای، عجب جای خوبی هستی! دیگران را هم به آن جا ببر.

تا گشاید عُقْدَه اشکال را
در حَدَث کرده ست زرین بیل را

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۹)
عُقْدَه: گره

حَدَث: سرگین، مدفوع

انسان برای حل مسائلش به جای این که فضا را باز کند و از جنس هشیاری حضور شود، بیل زرین هشیاری خود را در کثافات فکرها و دردهای من ذهنی فروبرده و می خواهد از طریق فکر و عمل با ذهن، مسائلش را حل کند.

عقده را بگشاده گیر ای مُنتهی
عقده‌ای سخت‌ست بر کیسه تُهی

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۶۰)

ای کسی که با فضاگشایی به کمال خود رسیده و از جنس خدا شده‌ای، این مسائلی را که با ذهنت ایجاد کرده‌ای حل‌شده فرض کن، چراکه حل کردن مسائل ذهنی هم‌چون باز کردنِ گرهِ یک کیسه تُهی، کار بیهوده‌ای‌ست.

در گشاد عقده‌ها گشتی تو پیر
عقده چندی دگر بگشاده گیر

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۶۱)

تو در راه گشودن گره‌ها و مسائل ذهنی پیر شدی [درحالی که این مسائل تمامی ندارند]، اکنون فرض کن این چند مشکل را نیز گشوده‌ای. [من ذهنی مدام مشغول مسئله‌سازی و حل مسائل با راه‌حل‌های ذهنی است.]

عُده‌یی کآن بر گُلوی ماست سخت
که بدانی که خُسی یا نیک‌بخت؟

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۶۲)
خُس: خار، خاشاک، پست و فرومایه

فقط یک گره است که گُلوی ما را سخت می‌فشارد و آن این است که بدانی آیا تو هر لحظه با فضا‌بندی به ذهن می‌روی و هم‌چون خُسی بی‌ارزش می‌شوی یا می‌خواهی با فضا‌گشایی نیک‌بخت باشی؟

حَلِّ این اشکال کُن، گر آدمی
خرج این کُن دم، اگر آدم‌دمی

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۶۳)

اگر واقعاً انسان هستی و مانند حضرت آدم در این لحظه فضا را می‌گشایی، روزن را باز کن تا نور خدا بیاید. و همه وقت و حواست را صرفِ حلِّ این اشکال کن که این لحظه نیک‌بخت و از جنس هشیاری حضور هستی یا از جنس خسِ من‌ذهنی؟

جمله عالم زین غلط کردند راه
کز عَدَم ترسند و، آن آمد پناه

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲)

همهٔ مردم عالم از عدم کردن مرکزشان و از این که از طریق اجسام و هشیاری جسمی نبینند، می ترسند و راهشان را گم می کنند، درحالی که مرکز عدم پناهگاه مناسب و مطمئنی برای آنهاست.

هیچ گنجی بی دَد و بی دام نیست
جز به خلوت گاه حق، آرام نیست

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۹۱)
دَد: حیوان درنده و وحشی

باید این را بدانی که هیچ گوشه‌ای از این دنیا، خالی از من‌های ذهنی درنده‌خویی که می‌خواهند شما را اذیت کنند، نیست. همیشه وضعیت‌ها و انسان‌هایی پیدا می‌شوند که آرامشت را برهم بزنند. اما تو تنها با فضاگشایی، در خلوت گاه حق که همان فضای گشوده‌شده است، می‌توانی آرام بگیری.

گفت: غیر راستی نَرهاندَت
داد، سوی راستی می خواندَت

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳۰)

گفت: «غیر از فضاگشایی، عدم کردن مرکز و راستین شدن هیچ چیز دیگری تو را از زرنگی و ویژگی‌های مخرب
من ذهنی آزاد نمی‌کند.» حقیقتاً عدل خداوند تو را به سوی فضای گشوده‌شده که راستین است، می‌خواند.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: سرور

منابع: برنامه ۹۴۹ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید